نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، سال نوزدهم، شماره ۵۴، پاییز ۹۸

تبیین بنیان های کارکردی حکمروایی فضایی در چارچوب انگاره‌ی پساساختارگرا

دریافت مقاله: ۹۷/۲/۱۳ **پذیرش نهایی**: ۹۷/۶/۱۷
صفحات: ۲۷۷-۲۵۹

احسان لشگری تفرشی: استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه یزد، یزد، ایران[1]
Email: ehsanlashgari80@yahoo.com
سیدعباس احمدی: استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
Email: abbas_ahmadi@ut.ac.ir

چکیده

حکمروایی فضایی مشتمل بر مطالعه رابطهٔ بین تجارت، سیاست و حل تنش ها و سازگاری ها میان نیروهای اجتماعی مختلف در یک قلمرو فضایی در چارچوب الگوهای حکمرانی دمکراتیک می باشد. افزون تر شدن اهمیت این رویکرد در مدیریت فضا ناشی از واگذاری هرچه بیشتر وظایف و اختیارات دولت به بخش غیردولتی بوده است. این فرایند موجب تعاملی شدن هرچه بیشتر اِعمال قدرت و توزیع اختیارات فضاسازی در میان نیروهای مختلف اجتماعی و سبب سازگاری نظری - فلسفی هرچه بیشتر این رویکرد با انگاره‌ی پساساختارگرا گردیده است این پژوهش، ناظر به تبیین الگوهای معرفت شناسانهٔ رویکرد حکمروایی فضایی در چارچوب انگارهٔ پساساختارگرا می‌باشد. روش مطالعه توصیفی-تحلیلی در درجهٔ نخست مفهوم حکمروایی و ابعاد و زیرمجموعه های آن در ارتباط با فضای جغرافیایی تعریف گردید. سپس با تطبیق رابطه حکمروایی فضایی با انگاره‌ی پساساختارگرا؛ نظرگاه نوینی در رابطه با علل تأثیرگذاری بیشتر این مکتب، در شناخت این مفهوم ارائه شد. یافته های تحقیق بیانگر آن بود که با توجه به اهمیت یابی کنش نیروهای های اجتماعی در حکمروایی فضایی این رویکرد الزاماً نتوانست ابعاد فرامکانی و فرازمانی داشته و در جهت شناخت اثرات آن در تولید و بازساخت فضای جغرافیایی قادر نبود از روش‌های اثبات گرا که یکی از ویژگی‌های مهم آن تعمیم پذیری بود، استفاده نماید. ضمن اینکه همواره عقلانیت ارتباطی مورد تأکید حکمروایی بر خلاف عقلانیت پدیداری؛ مدیریت، تولید و بهینه سازی فضا را نه در درون اذهان افراد بلکه در طی یک فرایند ارتباطی در میان نیروهای اجتماعی جستجو می نمود.

کلید واژگان: حکمروایی، فضای جغرافیایی، روش شناسی، پساساختارگرایی.

---

۱. **نویسنده مسئول:** یزد، دانشگاه یزد، دانشکده علوم انسانی، گروه جغرافیا ۰۹۱۹۶۳۵۱۰۰۸

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

مقدمه

ظهور رویکرد تمرکززدایی و واگذاری بخشی از اختیارات حاکمیت سیاسی به نهادهای غیر دولتی کنش جدیدی را برای ادارهٔ نظام های سکونتگاهی تحت عنوان حکمروایی فضایی فراهم نموده است. ظهور مبحث حکمروایی فضایی در دوران اخیر به تحولات اقتصادی و سیاسی در دهه ۱۹۸۰ میلادی باز می‌گردد. به بیان دیگر پس از مشاهده مشکلات فزایندهٔ ناشی از شیوهٔ مدیریت متمرکز بخشی از کارشناسان به این نتیجه رسیدند که برای دستیابی به توسعه فضایی می بایست نهادهای غیردولتی را حتی در دولتهای محلی نیز بکار گیرند(MacLeod & Goodwin, 1999: 698). از این رو حکمروایی فضایی مفهومی گسترده تر و فراگیرتر از حاکمیت سیاسی است و هم نهادهای حاکمیتی و هم جامعه مدنی را در برمی گیرد و همواره بر تقویت عرصه عمومی مشتمل بر حاکمیت سیاسی و نهادهای مدنی تأکید دارد(تقوایی و تاجدار، ۱۳۸۸: ۲۹). با اتخاذ این رویکرد از این مقطع زمانی و با عبور از دورهٔ کینزیسم در نتیجه کاهش سرمایه گذاری دولت در امور عمومی هرچه بیشتر نقش نهادها و نیروهای غیردولتی در اداره‌ی فضا بیشتر گردید و تغییر جدی در سبک حکمرانی و تعادل نیروهای اثرگذار در فضا شکل گرفت(صرافی، ۱۳۷۹: ۲۳). آنچه دیوید هاروی بدان تغییر از رویکرد «حکومتی» در دهه ۱۹۶۰ به رویکرد کارآفرینی از دهه ۱۹۸۰ به بعد اتلاق می‌نمود در این راستا قابل ارزیابی می‌باشد(هاروی،۱۳۸۷: ۱۵۴). از جمله اثرات این رویکرد شکل‌گیری مشارکت با کنشگران بخش غیر حکومتی در زمینه های مختلف بود که در طی ظهور این فرایند نهادها نقش مهمی در ساماندهی و سازماندهی فضا پیدا نمودند(شورچه،۱۳۹۴: ۳۶۰). در چارچوب این تحول شناختی، قدرت بر خلاف تصور سنتی؛ منویات ارائه شده توسط حاکمیت سیاسی نبود بلکه مجموعه‌ای از گزاره ها بود که به گونه ای مستقل در تمامی نهادهای اجتماعی تولید می گردید و به میزانی کمتر دست به دامن اراده‌ی عالیه حکومت‌ها بود. در نتیجه مفهوم حاکمیت الزاماً دارای یک سرچشمه کانونی به نام دولت نبود بلکه در این انگاره سایر طبقات و اصناف اجتماعی نیز فعال بوده و نقش آفرینی آن‌ها نه صرفاً به عنوان مصرف کننده‌ی فضا بلکه به عنوان تولید کننده‌ی فضا در نظر گرفته می شد. در حکمروایی دولت چارچوب حقوقی و محدوده‌ی عمل سیاسی را تعیین می نماید؛ بخش خصوصی ثروت و اشتغال ایجاد نموده و جامعه مدنی از طریق بسیج عمومی برای مشارکت ارتباط متقابل جامعه و سیاست را تسهیل می نماید. در نتیجه هدف حکمروایی، توسعه پایدار انسانی و حفاظت و تجدید حیات محیط زیست و فراهم ساختن بستر مناسب برای مشارکت و شفافیت در سیاست گذاری فضایی می باشد. بنابراین حکمروایی فراتر از دولت و در برگیرنده‌ی بخش خصوصی و نهادهای مدنی با رویکرد اقتصاد بازار و دمکراسی مشارکتی می‌باشد(برک پور، ۱۳۸۸: ۴۱). در این راستا به‌ویژه شناخت مفهوم حکمروایی فضایی با انگاره‌ی پساساختارگرا تلفیق زیادی پیدا نموده است. در واقع پساساختارگرایی با نفی دیدگاه سلسله مراتبی که در رویکرد حکمرانی به کار رفته است نوعی گرایش معرفت شناسانهٔ نامتمرکز را در مدیریت سیاسی فضا بکار گرفته و تکثر را وقعی جدی می نهد. در این انگاره تحلیل فرم ها و فرایندهای فضایی مبتنی بر رویکرد تفهمی و تفسیری سازندهٔ چارچوب های شناختی حکمروایی فضایی می باشد. بر این مبنا در این پژوهش کوشش گردیده مفهوم شناسی و کارکردیابی حکمروایی فضایی از حیث کلان در انگاره‌ی پساساختارگرا مورد بررسی قرار گیرد و علل تأثیرپذیری بیشتر شناخت این رویکرد از این دستگاه شناختی تحلیل گردد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

مبانی نظری

حکمروایی فضایی

سابقه‌ی سیاست عملی از ارسطو تا ماکس وبر نشان می‌دهد که سیاست در گذشته غالباً متعلق به دولت و حکومت بوده است. اما از دهه ۱۹۷۰ میلادی افزایش هزینه ها و مخارج بالای دولت به عنوان یکی از علل افزایش تورم در مدل اقتصاد کینزی مطرح شد و کاهش مخارج عمومی ثبات سهم دولت از تولید ناخالص ملی، به مثابه یکی از گزینه های مورد قبول قلمداد گردید که اتخاذ این سیاست زمینه ساز ظهور مفهوم حکمروایی فضایی گردید. در این الگو تمرکززدایی و واگذاری وظایف و مسئولیت های سیاستگذاری و برنامه ریزی به نیروها و نهادهای اجتماعی و لزوم تقسیم قدرت مورد توجه قرار می گیرد(Hassall,2012: 89). ضمن اینکه فعالیت شرکت های چندملیتی، ضوابط تجارت آزاد و فرسایش مرزهای اقتصادی از قدرت حکومت های ملی کاسته است. در مفهوم حکمروایی، سیاست مفهومی گسترده تر و فراگیرتر از حکومت و دربرگیرنده‌ی جامعه مدنی نیز می باشد و همواره بر تقویت عرصه عمومی مشتمل بر حاکمیت سیاسی و نهادهای مدنی تأکید دارد(تقوایی و تاجدار، ۱۳۸۸: ۲۹). در واقع حکمروایی به معنای اثرگذاری همه ارکان اجتماعی بر مدیریت فضا می باشد که در طی این فرایند فقط نهادهای حکومتی اختیار تصمیم گیری نداشته و نهادهای عمومی غیردولتی و خصوصی توان اثرگذاری بر هدایت تغییرات فضای جغرافیایی را دارا می باشند (لاله پور، ۱۳۸۶: ۶۰). حکمروایی از شکل‌گیری فعالانه نهادهای اجتماعی از رهگذر چانه زنی با حکومت موجودیت یافته و دال بر مفهومی کثرت باورانه برای رسیدن به تعادل و پایداری در فضای جغرافیایی می باشد. در حکمروایی فضایی با حضور فعال کنشگران مختلف اجتماعی در فرایند برنامه ریزی؛ الگوها و تجربیات محلی به منزله راهکار فرهنگی و اجتماعی برای حل معضلات بکار گرفته می شود و به‌واسطه‌ی عدم برجستگی ایدئولوژی‌های سیاسی، جامعه پذیری روند مستقلی از حکومت ها طی می نماید(ممتاز، ۱۳۸۲: ۱۶). در حکمروایی، قدرت اجتماعی به مثابه نیرویی چند ظرفیتی شناخته می شود که به واسطه مجموعه‌ای متکثر از شبکه های اجتماعی به حرکت درمی‌آید و در سراسر جامعه پراکنده و منتشر می گردد. به‌طوری‌که فضا، دانش و سازه‌های اجتماعی در یک ارتباط شبکه‌ای با یکدیگر قرار می‌گیرند(شورچه،۱۳۹۳: ۲۱). از این جهت حکمروایی متکی به هنجارها، شبکه ها و اعتماد اجتماعی است که همکاری و مشارکت برای منافع متقابل را تسهیل می‌کند (Krishna, 2004:296).

دیدگاه کثرت گرایانه و نسبی گرا که حکمروایی فضایی نیز برگرفته از آن می باشد به سعادت مطلق و قابل تعمیم برای تمامی قلمروهای فضایی و در تمام زمان ها اعتقاد ندارد. در این موضع، فضا یک ظرف بی طرف و منفعل نیست بلکه دائماً از طریق مناسبات اجتماعی تولید و بازساخت می شود. بنابراین توسعه و بهینه سازی فضایی مبتنی بر قوانین طبیعی نیست بلکه محصول روابط فرهنگی، اجتماعی می باشد. اساساً این تلقی از مدیریت فضای جغرافیایی به مثابه قلمرو زیست بشر مستلزم در نظر گرفتن جنبه های اجتماعی-تاریخی می باشد و فضا اصولاً در برهه ای خاص از روابط اجتماعی قرار دارد. از این رو وقتی فضای جغرافیایی در ظرف تاریخی - اجتماعی خاص مطالعه می گردد مشتمل بر به رسمیت شناختن باورها، سنن و مفاهیمی است که در آن ظرف تاریخی - اجتماعی جاری می باشد. در حکمروایی فضایی؛ ساختار قدرت سلسله مراتبی رها می شود

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

و از نظریه های پساساختارگرایی در شکل دهی به سیاست های فضایی طرفداری می گردد. در دمکراسی کلاسیک فضای افتراقی غالبا در مقاطع زمانی تغییر سیاست همچون انتخابات آشکار می‌شود اما در حکمروایی؛ فرایند مشارکت بصورت دائمی جریان دارد. بر این اساس در قلمروها و نظام های فضایی متمایز می توان رژیم ها و سبک های سیاستگذاری مختلفی را شناسایی نمود که هر کدام قادر می‌باشند الگوهای بهنگام و ویژه ای را جهت بهینه سازی و توسعه فضا ارائه نمایند. بنابراین فرایند حکمروایی فضایی سبب ساز تنوع، همبستگی و کنش متقابل میان گروه ها، بازیگران و سازمان‌های ذینفع است و سبب پیچیدگی‌های آن می‌شود(توکلی نیا و شمس پویا، ۱۳۸۰: ۱۹۶). در این راستا دولت، محیط سیاسی و قانونی را فراهم می‌کند و نیروها و نهادهای اجتماعی غیر وابسته به حاکمیت سازوکارهای توسعه بومی را زمینه سازی می‌نماید. بدیهی است سرمایه اجتماعی عاملی ضروری برای پایداری و ثبات سیاسی-اقتصادی در چارچوب فرایند حکمروایی است. سرمایه اجتماعی آن دسته از ویژگی‌های یک جامعه یا گروه اجتماعی را شامل می گردد که ظرفیت ساماندهی جمعی و داوطلبانه را برای حل مشکلات متقابل دارا بود و نقش سیاسی-امنیتی آن نیز در جلوگیری از بروز شکاف در جامعه با اهمیت تلقی می‌شود. سرمایه اجتماعی مشتمل بر هم افزایی اصناف، تشکل ها و نهادهایی است که با هنجارهای مشترک شکل گرفته و جزئی تفکیک ناپذیر از مجموعه فرایند حکمروایی به شمار می روند(اخباری و دیگران، ۱۳۹۴: ۳۴).

در این فرایند نهادهای محلی متشکل از بخش خصوصی و عمومی اختیارات بیشتری را بدست آورده و برای جبران هزینه های تأمین خدمات و تسهیلات عمومی با بخش خصوصی پیوند بیشتری برقرار می گردد. اهداف دیگر این فرایند پایداری، عدم تمرکز، عدالت، کارایی، شفافیت، پاسخ گویی، مشارکت مدنی و شهروند مداری بوده و به دنبال آن آموزش، رسانه و فرهنگ سازی در عصر حکمروایی به جهت شبکه ای شدن قدرت اهمیت زیادی می‌یابد. چرا که دیگر همه مشکلات و الزامات بوسیله حکومت‌ها قابل حل نیست و آنها به تنهایی قادر به تحرک بخشیدن و هماهنگ نمودن منابع موردنیاز برای انجام اقدامات بزرگ مقیاس و عمومی نمی باشند(Stone, 1989: 6). بنابراین حکمروایی فراتر از دولت و دربرگیرنده‌ی بخش خصوصی و نهادهای مدنی با رویکرد اقتصاد بازار و دمکراسی مشارکتی می باشد(برک پور، ۱۳۸۸: ۴۱) و در چارچوب آن برنامه ریزی فضایی به سمت و سوی «مرزهای فازی و فضای نرم» سوق پیدا نموده است. بنابراین تغییر از حکمرانی به حکمروایی چیزی بیش از تغییر در ساختار نهادی بوده و این تغییرات شامل تغییر در سبک، بیان و گفتمان مدیریت و سازماندهی فضا می باشد(لشگری، ۱۳۹۵: ۱۳۹). بطوریکه همه واقعیت ها و موجودیت های اجتماعی در کنار هم قرار می گیرند و زمینه را برای برنامه ریزی سلسله مراتبی بویژه دولتی محدود می نماید.

انگاره‌ی پساساختارگرا

پساساختارگرایی با دست شستن از هر گونه داعیه‌ی مکتب ساختارگرایی در خصوص عینیت، قطعیت، جامعیت و به جای مفاهیم جامع و جهانشمول ساختارگرایی بر کثرت، چندگانگی، جزئیت، پراکندگی، عدم انسجام و فردیت مفاهیم تأکید می ورزد. پساساختارگرایی هر گونه قطب بندی، تقابل و دوگانگی ثابت، مفروض و مسلم پذیرفته شده از سوی ساختارگرایی را رده نموده و به وجوه متضاد یا ابعاد متباین و معارض عقیده ندارد و هرگونه اقتدار منتج به تولید پدیده ها و روابط را نفی می کند. جغرافیدانان پساساختارگرا مفهوم ثابت،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

نفوذناپذیر و کمی فضا در روش شناسی اثبات گرا را نقد می نمایند. زیرا معتقد بودند که درک مفهوم فضا به عنوان یک مفهوم کمی و ساختاری موجب نادیده انگاری اراده و آزادی کنشگران در شکل‌دهی به فضای جغرافیایی شده است. فضا در مکتب پساساختارگرا مرزبندی واضحی میان قدرت، دانش، هنجارها ندارد و همه این ابعاد در یکدیگر بافته شده‌اند (مرداک، ۱۳۹۲: ۱۱۱) و بیش از آنکه به صورت مطلق تحلیل شود به صورت یک فرایند، رابطه و کنش متقابل مفهوم سازی می‌گردد. همچنین این نظریه منتقد برداشت های مارکسیستی از قدرت است که آن را به مثابه امر واحد و مرکزیت یافته در دست طبقات بورژوازی می داند بلکه آن را در چارچوب گفتمان های حاکم می داند. ضمن اینکه جهانشمولی دیدگاه های مارکسیستی در مورد روابط طبقات اجتماعی نفی می گردد. در پساساختارگرایی افزایش علم به معنای ارتقای نظم و حفظ سیستم انسانی نیست بلکه کارکرد علم درهم شکستن گفتمان ها و ساخت های حاکمی است که فضا بوسیلهٔ آن شکل گرفته و متعاقباً بدنبال گشودن افق های تازه می باشد. بنابراین کار علم ایجاد قطعیت نیست؛ بلکه نقد قطعیت و فرارفتن از افق ها می باشد(افضلی، ۱۳۹۶: ۱۳۰). معنا برای چنین سوژه ای ثابت نیست بلکه شکلی متکثر و رو به سوی نمایندگی دارد. خروجی چنین برداشتی از معنا و سوژه، تاریخی، یکپارچه و همگون نیست بلکه فاقد هر گونه خط سیر و ماهیت می باشد(عالم و انصافی، ۱۳۹۶: ۶۸) و ساختارها در طی زمان دلالت معنایی خود را از دست می دهند(آقاحسینی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۵۵).

از دیدگاه پساساختارگرایان هر آنچه که تاکنون متضمن وحدت و دارای مفهوم کانونی و حقیقی تلقی می‌گردیده، در واقع چند وجهی، متکثر و مجموعه ای از گفتمان ها می باشد که نسبت به سازه‌های بنیادین هر اقناع و روایت کلان، ستیزه جو است(Dear & Dahmann, 2008: 269). در واقع پساساختارگرایی آنجایی با پست مدرنیسم ارتباط می یابد که با نفی دیدگاه سلسله مراتبی ساختارگرایان نوعی گرایش معرفت شناسانهٔ نامتمرکز را در برابر روش شناسی کلیت نگر مدرن قرار می دهد و تکثر را وقعی جدی می نهد. از دید پست مدرنیست ها فراروایت ها همه نماد و در نتیجه خوانش قدرت بوجود آمده و شالوده شکنی این فراروایت ها سازنده‌ی وظایف مطالعات در جغرافیای انسانی می باشد. در این انگاره شالوده شکنی روابط فرادستی مسلط بر جریان اصلی مدیریت سیاسی فضا در دستورکار قرار گرفت. شالوده شکنی درصدد نمایان‌سازی چگونگی برون-گذاری در تکوین هویت قلمروهای جغرافیایی دارد و به سان مجموعه‌ای از اقدامات؛ متضمن معرفی و برچیدن تناقضات مفهومی و نظام های سلسله مراتبی و معرفی ناسازه های موجود در فضای جغرافیایی می باشد. در این دیدگاه روش شناسی اثبات‌گرا از طریق تعمیم‌گرایی مفاهیمی را تحت هدایت معرفت عینی به مردم تحمیل می‌نماید(میراحمدی و ذکی، ۱۳۹۶: ۱۰۸). شناخت تفسیری که در انگارهٔ پساساختارگرایی شکل گرفته با انکار واقعیات عینی، بر ماهیت تفسیری پدیده ها اصرار می ورزد. در این شناخت، پدیده های موجود در فضای جغرافیایی به لحاظ ماهوی واقعیت یکسانی را منعکس نمی کنند بلکه در طی زمان و در قالب گفتمان های مختلف به شیوه های گوناگونی تفسیرشدنی می باشند(Driver,2013:205). در روش‌شناسی تفهیمی و تفسیری به رویکرد کیفی و تحلیل محتوای پدیده ها، متن ها مبتنی بر گفتمان ها و زمینه ها اهمیت داده شده و قدرت فهم و ذهن مکاشفه گر در چارچوب گفتمان های حاکم به تفسیر امور می پردازند(Foucault, 2010: 7).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

در این مکتب به جای آنکه مطابق منطق صوری صرفاً فرم‌ها و پدیده‌های حسی مورد تبیین قرار گیرند؛ از محتوی به علل چگونگی تکوین فرم ها پی برده می شود. بر این اساس شناخت یک عمل بی طرفانه و عینی نیست بلکه عملی برساختی، ناتمام، مشروط و وابسته به موقعیت، زمینه و شرایط آن می‌باشد. در این راستا عده‌ای خوانش فضا و تأویل آن را در حکم معنا و گروهی دیگر آن را آفریدن معنا می‌شناسند(احمدی، ۱۳۸۰: ۶۸۰). بنابراین هیچ نظریه، مفهوم و اندیشه حقیقی، مستقل و روشنی وجود ندارد و جهان علم مملو از مفاهیم غیرکامل و قرائت‌پذیر می‌باشد. حاصل ظهور پساساختارگرایی در شناخت فضا؛ نسبی شدن نمادها، عناصر و گفتمان‌های فرهنگی و طرح «تفسیر و تأویل» به جای«روابط و معانی» بود و گرایش به تأکید بر این نکته دارد که گزاره و علم حقیقی و مستقل بطور مبنایی قابلیت عینیت و پدیداری ندارد. بدین ترتیب معنای نمادها و پدیده های موجود در فضای جغرافیایی مستلزم «نامعین بودن و نافرجام بودن بی‌پایان» می‌باشد. در این راستا زمانی که یک تضاد رفع دیالکتیکی می شود به هیچ وجه به معنای رسیدن به حقیقتی والاتر و به تعبیری نهایی نمی باشد. در نظر آنها اتکا به تئوری های کلان در مطالعات فضا به شکل مبنایی ناقض است؛ چرا که این رابطه در ابعاد و مقیاس های مختلف نتایج متمایزی را به بار می آورد(میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۳۱). در پست مدرنیسم هیچ نقطه‌ی قابل اتکایی وجود ندارد که برخوردار از وجهی استعلایی و معنابخش باشد و توصیف نوعی حالت یا فقدان قطعیت می‌باشد(لیوتار، ۱۳۸۰: ۱۳). بطورکلی می توان گفت که اگر در انگاره‌ی ساختارگرا آشفتگی، سیالیت، ابهام و چندگانگی به عنوان مسائلی موقت و گذرا به حساب می‌آورند؛ در اندیشه-های پست مدرن به عنوان پدیده اجتناب ناپذیر تلقی می گردند و در وادی علوم انسانی و تاریخ، هیچ نوع مفهوم و نظریه تعمیم‌پذیر فارغ از قدرت فرهنگی و اجتماعی وجود ندارد(لچت، ۱۳۸۳: ۱۲۰- ۱۱۹). در علوم انسانی انسان‌هایی را مطالعه می‌کنیم که پیش‌بینی ناپذیر و صاحب اراده، اختیار و ارزش‌های خاص خود هستند؛ بنابراین ذهنیت اندیشمندان جدای از ارزش ها نیست و ارزش آنها در تعیین پرسش ها و اهداف علم دخالت دارد. بطورکلی طرح اندیشه های پست مدرن در شناخت فضا پیامد ظهور بحران های اجتماعی و اقتصادی بود که موجب کاهش نقش حاکمیت سیاسی به عنوان نهاد منحصر بفرد قدرت را فراهم آورده بود. این امر به معنای سر برآوردن تحلیل متفاوتی از قدرت گردید که با زیر سئوال بردن شالوده و ساختار آن را در بسیاری از مناسبات اجتماعی حاضر می بیند(نظری، ۱۳۹۰: ۳۱۲). غلبه یافتن وجوه فرهنگی - اجتماعی بر سایر شئون فضا موجب می گردد همه کلیت های متداول در عصر جغرافیای ساختارگرا نظیر سوژه، طبقه، جامعه و دولت برای تبیین جامعه کنونی ناقص قلمداد شوند.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع بنیادین و روش جمع آوری داده ها و اطلاعات در این پژوهش اسنادی و کتابخانه ای و شیوۀ تحلیل اطلاعات نیز توصیفی-تحلیلی می باشد. این پژوهش با رویکردی کیفی، ناظر به تبیین کارکردهای حکمروایی در چارچوب انگارۀ پساساختارگرایی می باشد. در این راستا و برای دستیابی به یک نظریه علمی و جهانشمول در این پژوهش، کوشش گردیده که در درجۀ نخست مفهوم حکمروایی و ابعاد و زیرمجموعه های آن در ارتباط با فضای جغرافیایی تعریف گردد. سپس با تطبیق رابطه حکمروایی فضایی با رویکرد پساساختارگرا؛ نظرگاه نوینی در رابطه با علل تأثیرگذاری بیشتر این مکتب، در شناخت این مفهوم ارائه گردید.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

یافته های تحقیق

در الگوی حکمروایی؛ شناخت فرایندهای فضایی و بویژه مدیریت آن‌ها جزء با در نظر گرفتن زمینه، متن، محیط و زمانی که آن پدیده ها در آن شکل گرفته اند، ممکن نیست و هر بخش از پدیده های اجتماعی و انسانی می بایست با در نظر گرفتن وضعیت زمان، بافت و زمینه ای که از آن برخاسته اند؛ تأویل شود(Smart, 2006: 173). از این رو در حکمروایی همواره این دیدگاه مطرح بوده که آراء و عقاید حاکم بر یک جامعه در یک زمان متأثر از شرایط اجتماعی بوده و اتخاذ سیاست های فضایی جهت دستیابی به توسعه و بهینه سازی فضا در یک قلمرو اجتماعی - فضایی بدون درک متن تاریخی - اجتماعی امکانپذیر نخواهد بود(رهبری، ۱۳۸۵: ۱۰۰). بطورکلی طرح مفهوم حکمروایی در جهت مدیریت فضا پیامد ظهور بحران های اجتماعی و اقتصادی بود که موجب کاهش نقش ایدئولوژی های سیاسی به عنوان نهاد منحصر بفرد قدرت را فراهم آورده بود. این امر به معنای سر برآوردن تحلیل متفاوتی از قدرت گردید که با زیر سئوال بردن شالوده و ساختار حاکمیتی آن را در بسیاری از مناسبات اجتماعی حاضر می بیند(نظری، ۱۳۹۰: ۳۱۲). از این جهت حکمروایی که در چارچوب نظریه‌های پست مدرن و هرمنوتیک شکل گرفته با انکار واقعیات عینی، بر ماهیت تفسیری پدیده‌ها اصرار می-ورزد. پدیده های موجود در فضاهای جغرافیایی به لحاظ ماهوی واقعیت یکسانی را منعکس نمی کنند بلکه در طی زمان و در قالب گفتمان های مختلف به شیوه های گوناگونی تفسیرشدنی می‌باشند(Driver,2013:205).

در حکمروایی به جای آنکه مطابق منطق صوری و عقلانیت ابزاری صرفاً فرم ها و روش‌های تجربی در مطالعه فضای جغرافیایی مورد توجه قرار گیرند؛ رویکرد کیفی و تحلیل محتوای پدیده‌ها، مبتنی بر گفتمان‌ها و زمینه-های اجتماعی مورد نظر قرار می‌گیرد. در واقع هدف حکمروایی فضایی، رهایی از سلطه‌ی اثبات گرایی و هماهنگ نمودن تأملات فلسفی پست مدرن با دستاوردهای علوم جغرافیایی جهت دستیابی به فرایند توسعه بود. بر این اساس مدیریت و تولید فضا یک عمل بی‌طرفانه و عینی نیست بلکه عملی برساختی، ناتمام، مشروط و وابسته به موقعیت، زمینه و شرایط اجتماعی می‌باشد.

از دیدگاه حکمروایی؛ مدیریت فضا متضمن وحدت و دارای مفهوم کانونی و حقیقی تلقی نمی گردد بلکه در واقع چند وجهی و متکثر می‌باشد. فضای پساساختارگرا به صورت چند سویه، متناقض و مملو از آزادی برای شناخت و قابل تحقیق از طریق شناخت تضادهای مضاعف و رسیدن به همکاری می باشد. چنین روندی افق های جدیدی را برای شناخت و متعاقب آن برنامه ریزی و مدیریت فضا گشوده است(Murdoch, 2013: 50).

بنابراین در هیچ نظریه ای، مفهوم و اندیشه حقیقی جهت توسعه و بهینه سازی یک فضای مشخص به صورت مستقل و انتزاعی وجود ندارد و مدیریت و توسعه فضا می تواند در برگیرنده‌ی روش‌های مختلف متناسب با زمینه‌های اجتماعی آن باشد. حکمروایی پساساختارگرا موجب تغییر رویکرد مطالعات فضای جغرافیایی از اقتصاد محوری و ایدئولوژی زدگی به شناخت فرهنگ و روابط اجتماعی بود. بر این مبنا می‌توان ادعا کرد که در وادی توسعه فضایی در چارچوب مفهوم حکمروایی، از حیث مبنایی و فلسفی هیچ نوع مفهوم و نظریه تعمیم‌پذیر فارغ از سازه های اجتماعی وجود ندارد(Lechte, 2004:119-120). در این انگاره جوامعی مورد نظر قرار می‌گیرند که پیش بینی ناپذیر و صاحب اراده، اختیار و ارزش های خاص خود هستند؛ بنابراین برنامه ریزی، آمایش و مدیریت فضای جغرافیایی جدای از ارزش ها نیست و ارزش آنها در تعیین اولویت ها و اهداف

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

توسعه فضایی دخالت دارد(Popper, 1993: 78). از این رو سیاست فضایی که در یک قلمرو فرهنگی-تاریخی تولید می شود می‌بایست با ارزش‌های گروه خاصی از انسان‌ها همراه و همزاد باشد و احراز شرایط توسعه و بهینه‌سازی فضا توسط این سیاست‌ها می‌بایست با الگوی زیست اجتماعی متناسب باشد. اصولاً روش اثبات گرا قادر نیست تعمیم گرایی را در سرنوشت بشر و تولید فضا حاکم نماید؛ چرا که قرارگیری در چارچوب ساختارهای اجتماعی-تاریخی تا حد زیادی تحت سیطره‌ی سرنوشت و نه علم قرار دارد (وبر، ۱۳۸۴: ۱۷۱) و از نوع آگاهی مرسوم نیست بلکه از نوع تعلق خاطر می‌باشد. بنابراین شناخت اثرات مثبت و یا منفی هنجارها و ارزش‌ها و تعیین سیاست‌های فضایی الزاماً با کمک ابزارهای تجربی و عقلانی قابل حصول نمی‌باشد (بشیریه، ۱۳۷۸: ۲۱۲). چرا که این پدیده‌ها از یک منظر ممکن است عقلانی و از منظر دیگر غیر عقلانی باشند (وبر، ۱۳۷۳: ۳۶). ضمن اینکه عقلانیت اثبات گرا بر مبنای روش‌شناسی تجربی و یا قیاسی قادر است ارتباط بین پدیده‌های فضایی را بررسی نماید و به مبانی، علت غایی روابط نمی پردازد(Lowith, 2007: 92). بطورکلی مهمترین بنیان های شناختی مفهوم حکمروایی فضایی در چارچوب انگارۀ پساساختارگرا در قالب موارد زیر قابل ذکر می باشد:

۱-در حکمروایی نوع دیگری از عقلانیت به نام عقلانیت ارتباطی مطرح می‌گردد که به ترکیب دانش و ارزش پرداخته و برنامه ریزی فضایی را پدیده‌ای اجتماعی تعریف می‌نماید. در این انگاره خود ارتباط منشأ کشف حقیقت بوده و خرد بشری محصول تعاملات میان انسان ها و نه حاصل کارکرد حاکمیت سیاسی و نه حاصل تأملات فردی می باشد و به منزله‌ی الگوی شناختی امکان اندیشه ورزی را در مورد باورها و ارزش های اجتماعی فراهم می آورد. عقلانیت ارتباطی مورد تأکید حکمروایی بر خلاف عقلانیت پدیداری؛ مدیریت، تولید و بهینه سازی فضا را نه در درون اذهان افراد بلکه در طی یک فرایند ارتباطی با جامعه جستجو می نماید. فضاشناسی پدیداری دارای یک فرایند اندیشه ورزی تک گویانه است بی آنکه فهم فضا با جامعه و ساختار ارتباط می یابد؛ اما در حکمروایی فضایی اهداف، روش ها و حتی اصلاح آنها به مثابه یک موضوع جمعی و بین الاذهانی در نظر گرفته می‌شود. از این منظر نیز حکمروایی فضایی انگارۀ ثابت و کمی از فضا را نقد می نمایند. زیرا در نظرگیری مفهوم فضا به عنوان یک مفهوم کمی و یا ساختاری موجب نادیده انگاری اراده و آزادی کنشگران و نیروهای اجتماعی در شکل دهی به ارتباطات اجتماعی و بدنبال آن فضای جغرافیایی گردیده است. آنها بر خلاف نظر ساختارگرایان ذهنیت افراد و طبقات اجتماعی را الزاماً ساخته و پرداخته شده توسط ساختارهای سیاسی-تاریخی قلمداد نمی‌نمایند(افراخته، ۱۳۹۵: ۸). بطوریکه با در برابر هم قرار دادن جهان زیست و سیستم، جهان زیست را محیط روابط ذهنی، جهان معنا و کنش ارتباطی می‌داند و در مقابل سیستم را عرصه پول، قدرت و عقلانیت ابزاری معطوف به هدف می‌داند(Strauss, 1994: 19). در حکمروایی ساماندهی، فضا ناظر به پیروی از غایات مشترک ترسیم شده توسط نیروهای بیرونی نیست چرا که اساساً حکمروایی پساساختارگرا به وجود چنین غایات تعمیم پذیری اعتقاد ندارد(واعظی، ۱۳۹۲: ۳۸). در مفهوم حکمروایی؛ فضای جغرافیایی بیش از آنکه به صورت مطلق تحلیل شود به صورت یک فرایند، رابطه و کنش متقابل میان نیروهای اجتماعی مفهوم سازی می گردد و از این جهت مفاهیمی همچون مشارکت و سرمایه اجتماعی از اعتبار افزونی برخوردار می گردد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

نظریه‌ی کنش ارتباطی فرایند تک سویه فضاسازی بر مبنای عقلانیت نهادی - سیاسی را مورد نقد قرار می دهد و با اشاره به مداخلهٔ روزافزون نظام های رسمی در زیست جهان شهروندان اظهار می دارد که این رویه موجب از خود بیگانگی و کاهش واقعی سهم شهروندان در مدیریت و بهینه سازی در یک قلمرو فضایی می گردد(جلائی پور و پورمحمدی، ۱۳۸۷: ۲۳۹). چرا که با جدایی زیست جهان و نظام امکان استعمار زیست جهان توسط نظام فراهم می آید و مانع از بروز واکنش های تفاهمی و کاهش ظرفیت سرمایهٔ اجتماعی می گردد(بیانی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۹۳). اصولاً در چارچوب دمکراسی و ملی گرایی این مدعا وجود دارد که تمام اصول بهینه سازی فضا در نظر گرفته شده است. لیکن واسازی نشان می دهد که این معنا صرفاً یکی از نیروهای دلالتی متن می باشد که با خشونت دیگر نیروها را سرکوب نموده است(دریدا، ۱۳۹۰: ۴۰). از این جهت از رهگذر عقلانیت ارتباطی می توان با دو عامل تحریف ارتباط یعنی ایدئولوژی و مشروعیت سازی قدرت نیز مبارزه نمود و یک وضعیت ضروری جهت رهایی از سلطه‌ی نظام‌های سیاسی-ایدئولوژیک را فراهم آورد(Best & Douglas,1991: 192). به‌طوری‌که کنش افراد در قالب حوزه‌ی عمومی با عملکرد رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطی هر چه بیشتر از قید و بندهای هنجاری و ایدئولوژیک آزادتر گردیده و یکپارچگی اجتماعی بیش از پیش از طریق فرایندهای مبتنی بر توافق زبانی حاصل می شود. در پرتو گسترش حوزه‌ی عمومی، برنامه‌ریزی فضایی به دور از هرگونه عنصر قدرت سیاسی شکل بگیرد. در رویکرد حکمروایی بر خلاف دیدگاه های کینزی برنامه ریزی مبتنی بر رویکرد مشارکت و بدون دخالت دولت صورت گرفته و حاصل نوعی تمرکززدایی و تراکم زدایی از قدرت می باشد. ضمن اینکه در حکمروایی کنش اجتماعی هیچ گاه ساختاری بسته شده و به پایان رسیده نیست بلکه باز، نامحقق و در حال شدن می باشند و در نتیجه گفتگو و بحث در حوزه‌ی عمومی ادامه می‌یابد(Hall & Dugay, 1996: 2-3). در حکمروایی کنشگران اجتماعی با وارد نمودن عناصر نوین؛ تغییراتی را در زیست جهان خود وارد می نمایند که متعاقباً پیشبرد آن نیازمند ارزیابی انتقادی توسط سایر نیروهای اجتماعی در حوزه‌ی عمومی می‌باشد. بنابراین در حکمروایی پساساختارگرا مفهوم شهروندی امکان بروز و ظهور بیشتری دارد؛ چرا که کلید مفهوم شهروندی مشتمل بر توانایی افراد در اثرگذاری مناسبات حاکم می باشد. ضمن اینکه گسترش زمینه گفتگوی اجتماعی زمینه‌ساز نقش آفرینی هر چه بیشتر گروه های سرکوب شده ای است که تحت تأثیر ایدئولوژی قادر نبوده اند در ساخت فرم ها و روابط فضایی مشارکت نمایند. در این کنش ارتباطی بر اهمیت فرد در انتخاب ارزش ها، ترجیحات و رویکردهایش تأکید می نماید. از این رو در حکمروایی هر جامعه، گروه و فردی خود و جهت گیری های ارزشی خود را در قالب مشارکت بازسازی می نماید. در این الگو دمکراسی مشورتی جایگزین دمکراسی رویه ای و سلسله مراتبی می گردد و زیست جهان هر قلمرو به عنوان منبع غنی در ساخت تصمیمات سیاسی و حقوقی بکار گرفته می‌شود. این دیدگاه منتقد نظریاتی است که معتقدند سیاست گذاری فضایی به اندازه ای پیچیده است که می بایست صرفاً در چارچوب نهادهای رسمی اخذ گردد. حکمروایی به نقش زیست جهان اهمیت بیشتری قائل بوده و در چارچوب آن گویی مشروعیت سیاسی حکومت از مجرای زیست جهان گذر نموده و بهینه سازی فضا تنها از طریق باز گذاردن ساختار ارتباطی حوزهٔ عمومی تحقق می یابد(Habermas, 1996: 369). حوزه‌ی عمومی فضایی فراتجربی و فرامکانی عرصه‌ای اجتماعی است که در آن افراد از طریق استدلال و در شرایط برابر، در

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

اشکال فرایندی و برایندی مجموعه‌ای از سیاست ها را تولید می نمایند. بر این مبنا فرایند مشارکت منجر به تعهدی مداوم مبنی بر باز بودن افکار خویش نسبت به دیگری تعریف می گردد. از این منظر دمکراسی مشارکتی بیش از آنکه بدنبال حذف دیگری باشد بدنبال به رسمیت شناختن آن است.

۲- تحولات پدیده‌ها و فرایندهای موجود در فضای جغرافیایی تا حد زیادی از روابط و الگوهای ذهنی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حاکم بر جامعه متأثر می باشند و بنابراین هیچ پدیده‌ی فضایی در ابعاد انسانی قابل تعمیم نیست(افروغ، ۱۳۹۰: ۴۱). بطوری که سیر تحول فضای جغرافیایی به صورت تک بعدی و تک سطحی قابل مطالعه نیست بلکه ابعاد و سطوح مختلفی از علت ها بر آن تأثیر دارد که منبعث از متن اجتماعی می باشند. حال آنکه از نظر حکمروایی پساساختارگرا فضا و نمادهای وابسته به آن را می توان به شیوه های گوناگون و متنوع تفسیر نمود و امکان حصول یک علت مشخص برای ظهور یک نماد در فضا وجود ندارد(میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۳۱). حاصل اثرگذاری پساساختارگرایی در حکمروایی فضایی؛ نسبی شدن نمادها، عناصر و گفتمان‌های فرهنگی و اهمیت دهی به روابط اجتماعی» بود. بدین ترتیب معنای نمادها و پدیده های موجود در فضای جغرافیایی و روش های بهینه سازی و توسعه فضا مستلزم «نامعین بودن و نافرجام بی‌پایان» می‌باشد. در این راستا زمانی که یک تضاد رفع دیالکتیکی می شود به هیچ وجه به معنای رسیدن به حقیقتی والاتر و به تعبیری گزارهٔ نظری نمی باشد(صادقی، ۱۳۹۴: ۳۸۷).

در نظر آن‌ها اتکا به تئوری‌های کلان در مطالعات فضا به شکل مبنایی ناقض است؛ چرا که این رابطه در ابعاد و مقیاس های مختلف به جهت وجود تنوع در روابط اجتماعی، نتایج متمایزی را به بار می آورد. بنابراین هر پدیدهٔ فضایی به یک سازهٔ اجتماعی - فرهنگی وابسته است که به مثابه نوعی وجود پیشین است بر هر کشفی تقدم دارد و در فضای جغرافیایی تبدیل به فرم های واقعی می گردند. بنابراین سازماندهی و بهینه سازی فضا امری نسبی و نسبت به زمان و الگوهای اتخاذ شده جهت دسترسی به توسعه از قلمرویی به قلمرو دیگر متمایز می باشد. در این راستا برنامه ریزی فضایی را می‌بایست در قالب توجه به ساختارهای اجتماعی در پرتو یک فهم بین الاذهانی و کنش متقابل جستجو نمود که در میان کنشگران و در چارچوب خودفهمی برگرفته از سنت، توافق و اجماع حاصل می شود. اساساً مفهوم نقد در جامعه ای معنا می یابد که همگان درصدد حل مشکلات و یافتن راه حل ها از طریق گفتگو و مفاهمه باشند. در چنین چارچوبی دگرسازی و بهینه سازی فضا ماحصل عملکرد نخبگان سیاسی نمی باشد(ازغندی و حسینی، ۱۳۹۵: ۱) و برنامه ریزی فضایی برایند منافع و خواست کنشگران اجتماعی جهت سامان دهی فضا می باشد. چرا که ارزش ها و هنجارها اعتبار ابدی ندارد و به همین دلیل آزادی‌های فردی اهمیت می‌یابد و افراد می بایست آزاد باشند تا در قالب کنش ارتباطی و تعامل اجتماعی در ساماندهی فضا مشارکت نمایند. انگاره پساساختارگرا بدنبال فروریختن قطعیت و ارائه تصویری سیال و فاقد تمرکز از قدرت به مثابه امری اجتماعی، فرهنگی و نه صرفاً سیاسی می باشد. بنابراین نقد برنامه-ریزی اثبات‌گرا و متمرکز و اعتقاد به برنامه‌ریزی غیرمتمرکز در رویکرد حکمروایی مورد توجه می‌باشد. به-طوری‌که طی آن برنامه‌ریزی صرفاً از رویکرد کالبدی و فیزیکی که در حکمرانی اثبات گرا غالباً مورد توجه بود معطوف به تلفیق عوامل اجتماعی، فرهنگی با مدیریت بومی می‌گردد. در این الگو ساختار قدرت سلسله مراتبی رها و از نظریه‌های پساساختارگرایی در شکل‌دهی به سیاست‌های فضایی طرفداری می‌گردد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

بر این اساس در قلمروهای فضایی رژیم های مختلفی را می توان شناسایی نمود که درون آنها الگوهای مختلفی از مشارکت وجود دارد. در چارچوب مفهوم حکمروایی برنامه ریزی فضایی به الگوی نااقلیدسی سیر نموده و انگارۀ توسعه پایدار در آن اهمیت زیادی برخوردار می گردد. در قالب توسعه پایدار هرچه بیشتر بر استفاده از الگوی بومی در ساماندهی فضا در ابعاد مختلف تأکید می گردد و شاخص های از پیش تعیین شده انتزاعی مورد استفاده قرار نمی گیرد. بطوریکه در این انگاره توسعه؛ زمانی به ظهور می رسد که بر اساس شناخت عمیق و کیفی از شرایط مکانی و زمانی محیط مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین مداخله نهادها در مکان، در زمانی موفق خواهد بود که بتواند با ویژگی های اجتماعی - فرهنگی مکان سازگار باشد.

۳- در حکمروایی فضایی ساختارهای اجتماعی-اقتصادی بسیار پیچیده‌تر از آن است که تنها حکومت‌ها بتوانند نقطه حل تضادها و تعارضات جامعه انسانی باشند. به‌طوری‌که قدرت سرشتی متناقض داشته و در سرتاسر روابط اجتماعی پخش شده است. در این چارچوب کنشگران اجتماعی در مواجه با تمایلات هژمونیک قادرند در روندی ناهمساز عمل نموده و با ظهور این برایندها زمینه برای شکل گیری برنامه ریزی فضایی منعطف در چارچوب حکمروایی فضایی شکل می‌گیرد(Massey,1991: 28). در پساساختارگرایی مطالعات جغرافیایی از رویکرد کشور محور و تکیه بر ناسیونالیسم فاصله گرفت و تمرکز بیشتری بر مکان های محلی و هویت های گروهی معطوف گردید. در حکمروایی پساساختارگرا عمل برنامه‌ریزی روز به روز از وضعیت متمرکز، آمرانه و دولتی خارج و به سمت برنامه ریزی تدریجی، دمکراتیک و مشارکتی تمایل یافت. این گونه تغییرات در فرایند برنامه ریزی جایگاه بازیگران اصلی برنامه ریزی را تغییر داد؛ بطوریکه اگر زمانی دولت با اتکا بر محوریت خود با استخدام متخصصان، بدون در نظر گرفتن وضعیت اجتماع اقدام به برنامه‌ریزی می‌نمود؛ اکنون این اجتماعات محلی هستند که با اتکا بر دمکراسی محلی؛ اراده‌ی خود را تحمیل نمایند(صرافی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۰). چرا که محدود نمودن سیاست در چارچوب حوزۀ رسمی موجب کنار گذاشتن فرایندهایی است که سیاست بوسیله‌ی آن‌ها شکل گرفته و درک می‌گردد. در این سطح تحلیل؛ سیاست بیش از آن‌که به مثابه‌ی یکی از سرچشمه های تولید فضا شناخته شود غالباً معلول اجتماع و محیط شناخته می‌شود. بنابراین حکمروایی، بهینه‌سازی فضا را منوط به تغییرات اجتماعی و فرهنگی دانسته و چندان سرچشمه قدرت را در ساختار و ایدئولوژی حکومت جستجو نمی‌نماید(ضیمران، ۱۳۸۴: ۱۵۶). در الگوی حکمروایی عقلانی شدن نه یک فرایند فرد محور و یا دولتی بلکه فرایندی چند جانبه و اجتماعی مبتنی بر یک هم پیوندی روش‌مند و انتزاعی می-باشد که مبتنی بر روش کیفی به سرانجام مطلوب می‌رسد(هابرماس، ۱۳۸۴: ۵۴). از دیدگاه معتقدان به حکمروایی پساساختارگرا، مفاهیمی همچون حقیقت، عقلانیت، عدالت، خیر و بویژه توسعه مستقل از فرآیندهای اجتماعی شکل دهنده‌ی آن نیستند، بلکه فرآورده این فرایندها می‌باشند و بنابراین به‌طور مستقل و حقیقی وجود ندارند. در واقع فضای جغرافیای در این انگاره پدیده ای انضمامی است که می بایست جهت و مقصودی از سوی نیروها و نهادهای اجتماعی به آن داده شود. بنابراین برایندهای اجتماعی نیروی محرکی است که افق های لازم را برای تحرک و بازساخت فضا فراهم می آورد(نیچه،۱۳۷۹: ۵۶). در نزد آنها قدرت از اجتماع عوامل غیر شخصی از جمله نهادها، هنجارها، قوانین و گفتمان ها نشأت می گیرد که هدایت این عوامل در مدیریت و تولید فضای جغرافیایی بهینه منوط به زمینه سازی برای گفتگو و شکل گیری کنش های اجتماعی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

هم افزا و مشارکت می باشد. در نتیجه حکمروایی به عنوان یک رویکرد فرهنگی تلقی می شود که حضور و همزیستی طیفی از ویژگی های متفاوت را امکانپذیر می سازد(نظری، ۱۳۸۵: ۱۲۵). در حکمروایی فضایی نهاد حکومت را نمی توان عالی ترین نهاد عملگر در سازماندهی فضا و مبدأ وحدت ابژه و سوژه دانست بلکه حاکمیت سیاسی از موضع تخصیص منابع و اعتبارات به نقش تسهیل گر، ارتباط دهنده و مذاکرکننده تبلور خواهد یافت. در این انگاره حکومت از طریق زمینه سازی برای اموری نظیر آموزش، مدیریت بومی، ارتقاء مشارکت، نقش خود را در بهینه سازی فضای جغرافیایی ایفا می نماید(Murdoch, 2013:101). حاکمیت سیاسی در این مفهوم تشویق به توسعه کنشگران، رویه ها و گفتمان هایی می نماید که از طریق گفتگو و تعامل متقابل با یکدیگر می توانند قلمروهای اجتماعی - فضایی را توسعه دهند. بنابراین در حکمروایی، مشارکت سیاسی تنها به انتخابات و تصمیم سازی بوسیلهٔ نمایندگان منتخب منحصر نمی باشد بلکه رویه های گوناگونی از مشارکت سیاسی به صورت نمایندگی در نهادهای اجتماعی به صورت هم افزا و هماهنگ در جهت رسیدن به هدف مشترک شکل می گیرد(ویسی، ۱۳۹۲: ۱۰۲). در این چارچوب اهمیت یابی نهادهای محلی در دهه های پایانی قرن بیستم به مثابه یکی از روش های دستیابی به توسعه پایدار مطرح می گردد. در انگارهٔ حکمروایی دولت های محلی در تأمین رفاه، تنظیم اقتصاد محلی و در جهت حفظ نظم و قراردادهای اجتماعی فعال تر از نقش حکومت ملی می گردد(ساوج و وارد، ۱۳۸۰: ۲۰۶). نهادها و فرایندهای حاصل از حکمروایی نه صرفاً بخشی از روندهای تولید مادی در اقتصاد و نه جزئی از سازمان های دولت محور بلکه در جهت احراز توسعه و ساماندهی فضایی بر ابعاد اجتماعی و فرهنگی فضا تاکید بیشتری می نمایند. در این راستا تعهد برخی از جغرافیدانان به اتخاذ دیدگاهی مبتنی بر شناخت فرایندها و از میان رفتن تفاوت سنتی میان فرم و فرایند سبب شده است که صرفاً فرایندها مورد تفسیر قرار بگیرند و فرم ها نیز به مثابه فرایند در نظر گرفته شوند.

۴- روش مطالعه پدیده‌های فضایی کیفی و به دور از سنجش های کمی می‌باشد و در آن خصلت تعمیم‌گرایی اثبات‌گرا مورد تأکید قرار نمی‌گیرد. چرا که الزاماً سیر تاریخی دستیابی به فرایند بهینه‌سازی فضای جغرافیایی متأثر از مفاهمه نیروهای اجتماعی با یکدیگر می‌باشد که قابلیت تکرار و تعمیم نداشته و قیاس ناپذیری گفتمان‌ها در دوره های مختلف تاریخی یکی از پیامدهای گریزناپذیر آن می باشد. اعتقاد به اندیشه غیر خطی از زمان و تاریخ؛ تعمیم گرایی اثبات گرا را در حکمروایی فضایی زیر سئوال می برد و نظم مکانی-فضایی واقعیت های اجتماعی را بازنمایی می‌نماید. از این جهت فرایند حکمروایی دارای رویکردهای کیفی بوده و چندان تجربه‌گرایی کمی را که مبتنی بر تاریخیت و تعمیم‌گرایی است بر نمی‌تابد. بنابراین امتزاج روابط اجتماعی با سایر ابعاد فضا موجب می‌گردد که امکان پذیری استفاده از روش‌های کمی برای پیش‌یابی و سنجش آن کاهش یابد. ضمن این‌که از رهگذر عقلانیت ارتباطی می‌توان با دو عامل تحریف ارتباط یعنی ایدئولوژی و مشروعیت‌سازی قدرت نیز مبارزه نمود و از این جهت برایند اجتماعی و کارکردهای فضایی آن تعمیم پذیر و حتی پایدار و مداوم نیست و در مورد آن نمی توان اقدام به پیش بینی نمود. بنابراین اثرگذاری برخی از مسائل و پدیده های فرهنگی و سیاسی در قالب حکمروایی فضایی قابل مشاهده و اندازه گیری نیست و می بایست علاوه بر روش‌های پوزیتیویستی و آماری از روش‌های کیفی نیز استفاده نمود. بویژه آنکه عملکرد سازه‌های اجتماعی-فرهنگی در قلمروهای مختلف مکانی-فضایی دارای نتایج مشابهی نبوده و نوعی گسست

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

جغرافیایی را در حوزۀ معرفت شناسی تولید می نماید. از این جهت این مسئله موجب کارایی پائین تر روش ها و فنون کمی در مطالعات جغرافیای انسانی می باشد و یکی از مهم ترین خصوصیات علم تجربی را ندارد. بنابراین از آنجائیکه هیچ قلمرو اجتماعی - فضایی در روی زمین واحد دیگر مشابه نیست در حکمروایی نمی توان از روش های مشابه سخن گفت و تبیین دارای مقیاس تعمیم پذیری محدودتری می باشد. این فرایند علاوه بر این موجب گردیده که در فرایند حکمروایی به مطالعات ناحیه ای و کوچک مقیاس اهمیت بیشتری داده شود(های، ۱۳۹۱: ۴۰) جدول (۱).

جدول (۱) کارکرد روش های کمی و کیفی در علوم جغرافیایی

روش تحقیق کمی	ارزیابی پراکندگی و سنجش تفاوت ها و تشابهات پدیده ها و مکان ها
	شناخت روابط فضایی بین پدیده ها و مکان ها
روش تحقیق کیفی	تشریح عملکرد سازه های اجتماعی- اقتصادی- سیاسی در تولید فضا
	شناخت تجربه های فردی و مکانی در شناخت فضا

اصولاً روابط اجتماعی - فرهنگی از لحاظ کیفیت با هر نوع روابط و پدیده های موجود در فضای جغرافیایی تفاوت نموده و موانع موجود بر سر راه فهم خردمندانه آن بسیار پیچیده تر از دیگر حوزه ها می باشد. از این رو می بایست اذعان نمود که تمامی کوشش ها در راه شناخت اثبات گرایانه روابط فضایی از منظر کنش اجتماعی به سبب ماهیت خاص روابط اجتماعی محکوم به شکست می‌باشد(مانهایم، ۱۳۸۰: ۱۶۲). چرا که کنش اجتماعی در هر لحظه قادر است موقعیت یگانه‌ای بیافریند و روش‌شناسی اثبات‌گرا توان پیش‌بینی و آینده‌نگری در مورد آن را ندارد. بنابراین این پیش‌فرض که در مطالعات جغرافیایی می‌بایست الزاماً از ابزارهای کمّی و تجربی استفاده گردد نادرست می‌باشد. چرا که با لحاظ نمودن شاخص ارتباطی و اجتماعی در چارچوب حکمروایی اتخاذ روش های تعمیم گرا در برنامه ریزی و مدیریت فضای دشوار می گردد. همه نظم بندی های اثبات گرایانه که در علوم جغرافیایی مورد مطالعه قرار گرفته؛ صرفاً جزئی از روابط را پوشش می دهند؛ زیرا مهمترین حوزۀ زندگی اجتماعی یعنی کنش ارتباطی در قلمرو انتظام مطلق قابل گنجاندن نیست. دشواری های بزرگی که شناخت علمی در این قلمرو با آنها مواجه است از این امر ناشی می‌گردد که در اینجا نه با انسان‌ها و جوامع انتزاعی و خشک بلکه با گرایش‌ها و تلاش‌هایی سروکار داریم که پیوسته در حال سیر و تغییر همیشگی‌اند. ضمن اینکه بخشی از تغییرات فضایی منتج از عوامل اجتماعی-فرهنگی جدیدی است که پیاپی وارد سیستم می شوند و فرایندهای پیش بینی نشده ای را بوجود می آورند که پیش بینی آن به سادگی امکان پذیر نیست. ضمن اینکه خود پژوهنده نیز بیرون از ارزش های موجود در قلمرو فضایی نیست بلکه دربند چارچوب خاص از ارزش ها قرار دارد. از این جهت تعیین مسیر آینده‌ی تغییرات فضا از طریق کنترل و بهینه-سازی روابط اجتماعی-فرهنگی امکانپذیر می شود که در طی آن الگوهای مالکیت و روابط تولیدی و اقتصادی تعیین تکلیف می گردد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

۵- در چارچوب مفهوم حکمروایی بیش از پیش مکتب ناحیه گرایی مورد توجه قرار می گیرد. رویکرد ناحیه ای ناظر به نگاه ویژه نگر و غیرتعمیم گرا به پدیده های فضایی با توجه به تجربه ویژه انسانی و محیطی هر قلمرو در مقیاس های مختلف می باشد. اگرچه نگاه ویژه نگر به صورت بندی مسائل جغرافیایی نه به معنای زیرپا گذاردن قاعدهٔ تحقیق علمی و خودتفسیری انتزاعی بلکه توجه به ویژگیهای مکانی – فضایی مقیاس های مختلف جغرافیایی می باشد. اتخاذ این رویکرد به معنای کنار گذاردن انتزاعات پیشامواجه با واقعیات جغرافیایی و معیار قرار دادن تجربیات و استدلالات ناحیه ای - اجتماعی و اتکا به آنها در توصیف و تبیین مسائل فضایی می باشد. در حکمروایی فضایی معنادار بودن یک پدیدهٔ مکانی - فضایی در فردیت آن جستجو می گردد و این فردیت مبتنی بر واقع شدگی در مقطعی از زمان و فضا می باشد. وقتی فردیت یک پدیدهٔ مکانی - فضایی به رسمیت شناخته می شود در این حالت شناخت علت رخداد یک پدیده به منزله تعمیم عام دلایل به تمام موضوعات مشابه در مقیاس های مختلف مکانی و مقاطع مختلف تاریخی نیست. هر چه قوانین عام تر و انتزاعی تر باشند کمتر می توانند در تبیین عِلی پدیده های مکانی- فضایی و بویژه در فهم معانی مناسبات فرهنگی- اجتماعی مؤثر باشند. بنابراین اختصاصات مکانی از جمله ویژگی های فرهنگی و اجتماعی حتی شرایط محیط طبیعی موجود در هر قلمرو امکان ارائه نظریات تعمیم پذیر در مورد امور سنتزی نظیر کنش متقابل روابط اجتماعی و فضا در وجه عملیاتی و کاربردی را مشکل می نماید.

اگرچه از نظر برنامه‌ریزان معتقد به حکمروایی فضایی اصالت بخشی در برنامه‌ریزی مقیاس ملی ناخودآگاه زمینه مداخله‌ی حاکمیت سیاسی را فراهم می آورد و موجب تسلط قدرت سیاسی بر فضای جغرافیایی می گردد. چرا که در مقیاس ملی حاکمیت بزرگترین قدرت و ایجاد کنش جمعی هماهنگ می باشد. بنابراین انگاره‌ی حکمروایی چندان از مقیاس‌های بزرگ برنامه‌ریزی از جمله در سطح ملی استقبال نمی‌نماید و بدنبال محدود نمودن مقیاس برنامه ریزی در سطح مقیاس محلی و ناحیه‌ای می‌باشد(Allmendinger, 2002: 103). ضمن اینکه در طی ناکارآمدی اقتصاد کینزی در دهه ۱۹۷۰ میلادی بودجه های عمومی دولت های محلی به فزاینده یا کاهش می یابد و موجب می‌گردد دولت‌های محلی به شکل فزاینده‌ای ناگزیر به پیوند با بخش خصوصی در جهت تأمین هزینه‌ها گردند. از این رو افول دولت رفاه، افزایش قدرت نهادهای مختلف مدنی در جامعه و در نتیجه ظهور جامعه چند فرهنگی موجب افزونی اهمیت مدیریت بومی در ساماندهی فضا شد(Healey, 2006: 104). چرا که روال دمکراتیک مرسوم در قالب نهادهایی همچون پارلمان ها و احزاب شالوده‌ی کافی را جهت خردورزی جمعی فراهم نمی نمایند و مشارکت نهادهای محلی نقش مؤثرتری در قوام حکمروایی پسامدرن دارد. در این فرایند حکومت نمودن در اشکال کنترل و دستور نیست بلکه حکمروایی شامل برخی از شیوه های هماهنگی در جهت احراز هدف مشترک در چارچوب روش شناسی فرا اثبات گرا می باشد(تایلور، ۱۳۹۴: ۱۸۹). حکمروایی در چارچوب روش مندی فرا اثبات گرا علیرغم گریز از سلطه‌ی پوزیتویسم در شکل غایی خود فضا را در سلسله مراتب کوچکتر به قدرت محلی تحویل می‌دهد شکل(۱).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

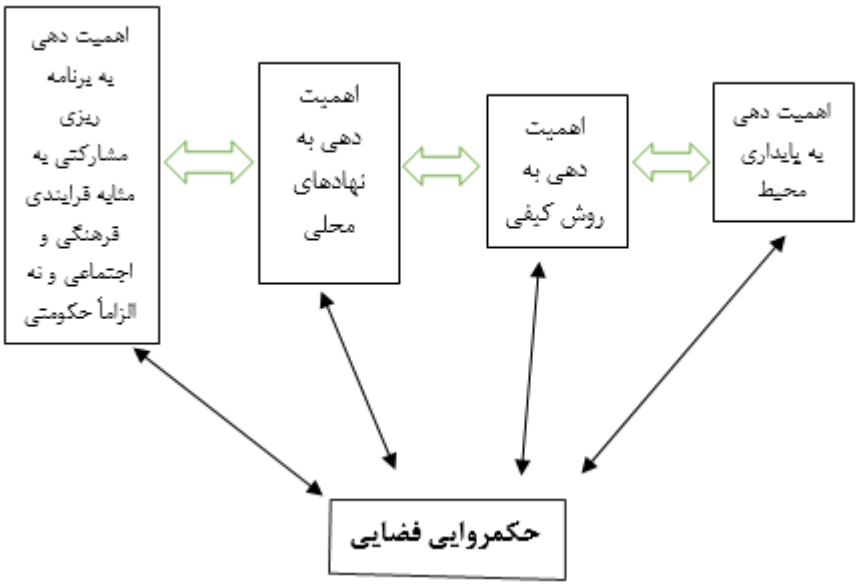

شکل (۱) کارکردهای حکمروایی فضایی پساساختارگرا

نتیجه گیری

در هر پارادایم روش شناختی؛ الگوهای شناخت خاصی ظهور می یابد که بویژه در علوم انسانی از اهمیت خاصی برخوردار می باشد. از آنجائیکه بخش مهمی از مطالعات جغرافیایی ناشی از شناخت چگونگی فرایند سیاستگذاری و مدیریت فضا می باشد از این رو چگونگی احراز این شناخت از اهمیت زیادی برخوردار می باشد. همچنانکه ذکر گردید یک از سرچشمه های مهم دیالکتیک(حرکت و تضاد) در ساختارهای فضایی، برگرفته از کنشگری نهادهای اجتماعی - فرهنگی و منبعث از ایدئولوژی و گفتمان حاکم بر آن‌ها است که با کنترل روال فضایی، ساختارهای فضایی را به سوی تحول هدایت می نمایند. همچنانکه ذکر گردید در رویکرد حکمروایی فضایی مفهوم شناسی فضا به مثابه کنش اجتماعی دانسته شده و بنابراین توسعه و بهینه سازی فضا نیز مقوله ای اجتماعی و وابسته به تغییرات اجتماعی و فرهنگی دانسته می شود. بدیهی است سیاست گذاری و روش ایجاد این تغییرات اجتماعی در یک قلمرو فضایی-مکانی منبعث از مشارکت و هم افزایی اجتماعی بوده و حاکمیت به مثابه تنها مبدأ و نیروی موجد تغییرات فضایی شناخته نمی‌شود. از این رو سیاست‌گذاری در جهت بهینه‌سازی فضا و دستیابی به فرایند توسعه پایدار در چارچوب حکمروایی نوعی کنش اجتماعی-فرهنگی دانسته شده و بدنبال بکارگیری همه نیروها و نهادهای اجتماعی در راستای سیاست گذاری توسعه می‌باشد. بدیهی است دستیابی به این فرایند سیاست‌گذاری نیازمند رویکردهای کیفی در برنامه ریزی و آمایش فضا بوده و اتکا صِرف به شاخص های از پیش تعیین شده در مطالعه فضای جغرافیایی را مورد توجه قرار نمی‌دهد. از این جهت در این فرایند گفتگو نیروهای اجتماعی و دستیابی به اتفاق آراء، شفافیت، دمکراسی و مشارکت مورد توجه قرار می گیرد. در حقیقت سیر تکامل عقل بشری در چارچوب حکمروایی تنها راه غلبه بر مشکلات موجود در فضای جغرافیایی را شامل کنش جمعی هماهنگ می داند. بنابراین عمده مباحث حکمروایی در انکار عینیت گرایی اثبات گرا و اهیمت دهی به فرایندهای ارتباطی و مکان محور و پرهیز از بکارگیری شاخص های

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

انتزاعی در مواجهه با معضلات و دستیابی به نتایجی نظیر مشارکت، سرمایه اجتماعی، کارآفرینی، مدیریت بومی و پایداری در فضاهای جغرافیایی می باشد.

در این راستا از آنجاییکه هیچ واحد اجتماعی - فضایی در روی زمین به واحد دیگر شباهت ندارد. بنابراین در الگوی حکمروایی نمی توان از منطق تعمیم گرایی اثبات گرا استفاده نمود و تبیین دارای مقیاس عملکردی محدودی می باشد. چرا که اختصاصات مکانی از جمله ویژگی‌های ایدئولوژیک و ویژگی‌های ساخت اجتماعی- فرهنگی مستقر در هر فضای جغرافیایی؛ امکان ارائه نظریات تعمیم‌پذیر در مورد امور سنتزی نظیر رابطه جامعه و فضا را دشوار می‌نماید. در نتیجه روش های احراز معرفت در این دستگاه شناختی تنها با اتکا روش‌های کیفی امکان‌پذیر می‌باشد. طی دهه‌های اخیر در مطالعات سیاست‌گذاری فضایی اهمیت‌دهی به نهادهای محلی و رویکردهای کیفی مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. زیرا همچنانکه گفته شد عملکرد سازه های اجتماعی و ایدئولوژیک به جهت دارا بودن خصوصیات هنجاری و گفتمانی در یک قلمرو، قابل تعمیم به دیگر فضاها و مکان‌ها نیست و از این جهت مهمترین ویژگی های مهم علم تجربی یعنی تعمیم‌گرایی و تکرار پذیری را دارا نمی باشد. اصولاً روابط اجتماعی - فرهنگی از لحاظ کیفیت با هر نوع روابط و پدیده های موجود در فضای جغرافیایی تفاوت دارد و موانع موجود بر سر راه فهم خردمندانه آن بسیار پیچیده تر از دیگر حوزه ها می باشد. از این رو می بایست اذعان نمود که بیشتر کوشش ها در راه شناخت اثبات گرایانه روابط فضایی از منظر حکمروایی به سبب ماهیت خاص کنش های اجتماعی محکوم به شکست می‌باشد. چرا که کنش اجتماعی با فرایندی مواجه است که در آن هر لحظه قادر است موقعیت یگانه‌ای بیافریند و روش‌شناسی اثبات گرا نیز توان پیش‌بینی و آینده‌نگری در مورد آن را ندارد. بنابراین همه نظم‌بندی‌های اثبات‌گرایانه که در علوم جغرافیایی مورد مطالعه قرار گرفته؛ صرفاً جزئی از روابط را پوشش می‌دهند و دشواری‌های بزرگی که شناخت علمی در این قلمرو با آن‌ها مواجه است از این امر ناشی می‌گردد که در اینجا نه با انسان‌ها و جوامع انتزاعی بلکه با گرایش‌ها و تلاش‌هایی سروکار داریم که پیوسته در حال تکوین و تغییر همیشگی‌اند.

منابع

اخباری، محمد و غم پرور، احمد و بزله، احمد(۱۳۹۴). **تبیین توسعه پایدار؛ مطالعه موردی ایران**، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال یازدهم، شمارهٔ ۳: ۳۳- ۵۸.

ازغندی، سیدعلیرضا و حسینی، سیدرسول(۱۳۹۵). **بررسی جایگاه نقد در سپهر سیاسی ایران بر اساس نظریه کنش ارتباطی هابرماس**، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال هشتم، ش ۳۲: ۱-۳۲.

اسمارت، بری(۱۳۸۵). **میشل فوکو**، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاووشیان، چاپ دوم، تهران: نشر آمه.

اشتراوس، لئو(۱۳۷۳). **فلسفه سیاسی چیست؟**، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: شرکت انتشارات علمی- فرهنگی.

افراخته، حسن(۱۳۹۵). **فضای سوم و پدیدهٔ فراملت در شهر- ناحیه های پسااستعماری**؛ فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، سال پنجم، شمارهٔ ۱: ۱- ۲۶.

افروغ، عماد(۱۳۹۰). **فضا و جامعه؛ فضای شهری و نابرابری اجتماعی**، تهران: نشر علم.

بشیریه، حسین(۱۳۷۸). **تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم**، تهران: نشر نی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]

[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

برک پور، ناصر(۱۳۸۸). **حکمروایی و نظام ادارهٔ شهرها در ایران**، مجموعه مقالات اولین کنفرانس مدیریت شهری، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

بیانی، فرهاد و گلابی، فاطمه و علیپور، پروین(۱۳۹۴). **زیست جهان یا نظام؛ زیست جهان و نظام**، فصلنامه راهبرد، سال ۲۴، شمارهٔ ۷۷: ۱۹۱-۲۱۶.

پوپر، کارل(۱۳۷۲). **واقعی گری و هدف علم**، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات سروش.

پیرسون، کیت آنسل(۱۳۸۸). **چگونه نیچه بخوانیم**، ترجمه لیلا کوچک منش؛ تهران: انتشارات رخداد نو.

تایلور، نایجل(۱۳۹۴). **نظریه های برنامه ریزی شهری**؛ ترجمه محمود شورجه، تهران: انتشارات پرهام نقش.

تقوایی، علی اکبر و تاجدار، رسول(۱۳۸۸). **درآمدی بر حکمروایی خوب شهری در رویکرد تحلیلی**، دوفصلنامه مدیریت شهری، شمارهٔ ۲۳. بهار ۱۳۸۸.صفحات ۴۵- ۵۸.

توسلی، غلامعباس(۱۳۸۸). **نظریه های جامعه شناسی**، تهران: انتشارات سمت.

توکلی نیا، جمیله و شمس پویا، محمدکاظم(۱۳۸۰). **به سوی حکمروایی اجتماع محلی؛ کوششی در معرفی موضوعات و عرصه های کلیدی**، فصلنامه آمایش محیط، شمارهٔ ۳۷: ۱۹۵- ۲۱۴.

جلائی پور، حمیدرضا و محمدی، جمال(۱۳۸۷). **نظریه های متأخر جامعه شناسی**، تهران: نشر نی.

حقیقت، سیدصادق(۱۳۸۵). **روش شناسی در علوم سیاسی**، قم: انتشارات دانشگاه مفید قم.

دریدا، ژاک(۱۳۹۰). **فروید و صحنه نوشتار**، ترجمه مهدی پارسا، تهران: انشارات روزبهان.

ذکی، یاشار و ولیقلی زاده(۱۳۹۲). **مقیاس‌های فضایی در جغرافیای سیاسی (مفاهیم و نظریه‌ها)**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

رهبری، مهدی(۱۳۸۵). **هرمنوتیک و سیاست**، تهران: نشر کویر.

صادقی، علی(۱۳۹۴). **آشنایی با فلسفه علم معاصر**، تهران: انتشارات سمت.

صالحی امیری، سیدرضا(۱۳۹۱). **مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی**، تهران: ققنوس.

صرافی، مظفر(۱۳۷۹). **مبانی برنامه ریزی توسعه منطقه ای**، تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.

ضمیران، محمد(۱۳۸۴). **میشل فوکو؛ دانش و قدرت**، تهران: انتشارات هرمس.

ساوج، مایکل و وارد، آلن(۱۳۸۰). **جامعه شناسی شهری**، ترجمه ابوالقاسم پوررضا، تهران: سمت.

سروش، عبدالکریم(۱۳۸۸). **علم شناسی فلسفی**، تهران: انتشارات صراط.

شورچه، محمود(۱۳۹۴). **دیدگاه‌های نو در سیستم‌های شهری**، تهران: انتشارات پرهام نقش.

صرافی، مظفر و توکلی نیا، جمیله و چمنی مقدم، مهدی(۱۳۹۳). **جایگاه برنامه ریز در فرایند برنامه ریزی شهری ایران**، فصلنامه مطالعات شهری، شمارهٔ ۱۲:۱۹-۳۲.

عالم، عبدالرحمن و انصافی، مصطفی(۱۳۹۶). **بازشناسی گذار از ساختارگرایی به پساساختارگرایی**، فصلنامه سیاست، دورهٔ ۴۸، شمارهٔ : ۵۹-۷۶.

فوکو، میشل(۱۳۸۹). **نظم اشیاء؛ دیرینه شناسی علوم انسانی**، ترجمه یحیی امامی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

لاله پور، منیژه(۱۳۸۶). **حکمروایی و مدیریت شهری در کشورهای در حال توسعه**، فصلنامه جستارهای شهرسازی، شمارهٔ ۱۹-۲۰: ۶۰ - ۷۶.

لچت، جان(۱۳۸۳). **پنجاه متفکر بزرگ**، ترجمه محسن حکیمی، تهران: انتشارات خجسته.

لشگری تفرشی، احسان(۱۳۹۳). **سیاست و شهر؛ دیدگاههای نو در جغرافیای سیاسی فضای شهری**، تهران: نشر انتخاب.

لشگری تفرشی، احسان(۱۳۹۵). **قدرت سیاسی و فضای جغرافیایی؛ فلسفه اندیشی از رابطه سیاست و فضا**، تهران: انتشارات انجمن ژئوپلیتیک ایران.

مانهایم، کارل(۱۳۸۰). **ایدئولوژی و اتوپیا، مقدمه ای بر جامعه شناسی شناخت**، تهران: سمت.

مرادی، اسکندر و افضلی، رسول(۱۳۹۲). **اندیشه های جدید در ژئوپلیتیک**، تهران: نشر زیتون سبز.

مرداک، جاناتان(۱۳۹۲). **جغرافیای پساساختارگرا**، ترجمه زهرا پیشگاهی فرد و مصیب قره بیگی، تهران، انتشارات زیتون سبز.

میرحیدر، دره و ذکی، یاشار(۱۳۸۹). **مفهوم مقیاس جغرافیایی و اهمیت آن در جغرافیای سیاسی پست مدرن**، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره اول، صفحات ۵-۳۶.

نظری، علی اشرف(۱۳۹۰). **سوژه، قدرت و سیاست**، تهران: انتشارات آشیان.

نیچه، فریدریش(۱۳۷۹). **ارادهٔ قدرت**، ترجمه مجید شریف، تهران: انتشارات هرمس.

واعظی، احمد(۱۳۹۲). **بررسی نظریه « معرفت ناگرایی سیاسی» از منظر فیلسوفات غربی و متفکران مسلمان**، فصلنامه اندیشه دینی، دورهٔ ۱۳، شمارهٔ ۴: ۲۷-۴۸.

وبر، ماکس(۱۳۸۴). **دین، قدرت و جامعه**، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: نشر مرکز.

ویسی، هادی(۱۳۹۲). **درآمدی بر دولت محلی**، تهران: انتشارات سمت.

هابرماس، یورگن(۱۳۸۴). **نظریه کنش ارتباطی**، ترجمه کمال پولادی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.

هاروی، دیوید(۱۳۸۷). **شهری شدن سرمایه**، ترجمه عارف اقوامی مقدم، تهران: نشر اختران.

های، ایان(۱۳۹۱). **روش تحقیق کیفی در جغرافیای انسانی**، ترجمه احمد پوراحمد و محمد اسکندری نوده، تهران: سمت.

Allmendinger, Philip (2002). **Planning in postmodern times**, London: Routledge.

Best, Steven & Douglas, Kellner(1991). **Postmodern theory: Critical interrogation**, New York: The Guilford press.

Driver, Felix (2013). **Research in historical geography and in the history and philosophy of geography in the UK**, 2001- 2011: an overview, journal of historical geography, Vol 42: 203- 211. doi.org/10.1016/j.jhg.2013.07.011.

Hall, Stuart & Dugay, Paul (1996). **Questions of cultural identity**, London: Sage publication.

Johnston, R. (2009). **Spatial science**, International Encyclopedia of Human geography; Vol 10.

Hassall, J, P .(2012). **Community governance; A global perspective,** international journal of Asian social science, Vol.3, No.5: 1122-1127.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]

[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]

Habermas, J .(1996), **between facts and news; Contributions to a discourse theory of law and democracy**; MIT press.
Healy, P .(2006). **The communicative turn in planning theory and its implication for spatial strategy formation**, Journal of Environmental and planning, December 2006,
Krishna, A .(2004). **Understanding, measuring and utilizing social capital: Clarifying concept and presenting a field application from India**, Agriculture system; Vol3, No82: 291- 305.
Lowith, Karl (2007). **Max Weber and Karl Marx**, Translated by Shahnaz Mosamaparast, Tehran: Ghaghanous pulisher
MacLeod, Gordon & Goodwin Mark (1999), **Reconstructing an urban and regional political economy: on the state, politics, scale, and explanation**, Political Geography journal, Vol 18: 697–730.
Massey, D, A.(1991). **Global sense of place**, Marxism today journal, June: 9-24.
Stone, C.N .(1989). **Regime politics: Governing Atlanta**, 1964- 1988, Kansas: University press of Kansas.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1398.19.54.6.6]
[DOI: 10.29252/jgs.19.54.259]